

❖ ساختارزدایی در ادبیات ❖

□ دکتر جلال سخنور □

گروه زبان انگلیسی

شکل‌گرایان روسی^(۱) در تلاش برای خلق «علم ادبی» شیوه‌های انتقادی التقاطی و نظام نیافته‌ای را که پیشتر بر مباحث ادبی حاکم بود، رد کردند. بگفته رومن یاکوبسون^(۲) «موضوع علم ادبی، ادبیات نیست بلکه «ادبیّت»^(۳) است. یعنی همان چیزی که نوشته‌ای را به اثری ادبی بدل می‌کند.» بنابراین، شکل‌گرایان به جنبه‌های بیانی و نمایشی متون ادبی توجه نمی‌کردند، در عوض به خصوصیات از متن عنایت داشتند که به زعم آنان منحصراً ویژگی ادبی دارد. در ابتدا بویژه بر تفاوت میان زبان ادبی و زبان کاربردی یا غیر ادبی تأکید می‌کردند. معروف‌ترین مفهوم شکل‌گرایی «آشنایی زدایی»^(۴) است. این مفهوم را ابتدا شک洛夫سکی در سال ۱۹۱۷ در مقاله «هنر بمثابه صنعت»^(۵) مطرح کرد. در این مقاله شک洛夫سکی اظهار می‌دارد که هنر از راه خلق صنعتی که اشکال اعتیادی و غیر ارادی ادراک را درهم می‌شکند یا تضعیف می‌کند به ادراک جان تازه می‌دمد.

شکل‌گرایی متأخر بجای رابطه زبان ادبی و غیر ادبی به تأکید بر جنبه‌های صوری و زبان شناختی خود متون می‌پرداخت. یاکوبسون و تینیانوف^(۶) مدعی بودند که صناعات ادبی خود نیز «آشنا» می‌شوند. آنان توجه را به طرقی معطوف داشتند که صناعات ادبی بر متون ادبی استیلا می‌یابند و در ارتباط با سایر صناعات یا جنبه‌های متن که با معیارهای خودکار یا آشنا دریافت می‌شوند نقش آشنایی زدا بخود می‌گیرند. مقاله یاکوبسون تحت عنوان «غالب»^(۷) بیانگر این جنبه از شکل‌گرایی است.

میخائیل باختین و پ. ان. مدودف در سال ۱۹۲۸ کتاب *روشن صوری در دانش پژوهی ادبی* (۸) را منتشر کردند. آنان بر این باورند که زبان «تبادل منطقی» (۹) است، یعنی هر کاربردی از زبان بر فرض وجود شنونده یا مخاطب استوار است. بنابراین به زبان باید بمثابه پدیده‌ای اجتماعی نگریست و در پژوهش توجه باید معطوف به زبان در بافتی ارتباطی و اجتماعی باشد. باختین و مدودف عقیده دارند که زبان ادبی را نمی‌توان جدا از بافت جامعه شناختی زبان بحث کرد و لذا از شکل‌گرایی بخاطر قصور در فهم این واقعیت انتقاد می‌کنند و در عین حال آنان با تمایلات ضد شکل‌گرایی در نقد مارکسیستی توافق ندارند.

ساخت‌گرایی پراک در اصل تداوم شکل‌گرایی روسی بود. یاکوسون در سال ۱۹۲۰ به چک اسلواکی نقل مکان کرد. در واقع مقاله «غالب» در سال ۱۹۳۵ بشکل سخنرانی در چک اسلواکی ایراد شد. یان موکرافسکی (۱۰) نظریه پرداز برجسته چک در کارهای اولیه‌اش بشدت از شکل‌گرایی روسی متأثر بود. بعنوان مثال وقتی او «ادبیت» را «حداکثر پیش زمینه سخن» توصیف می‌کند واضح است که این ایده از مفهوم شکل‌گرایی «غالب» آمده است. در عین حال موکرافسکی در نوشته‌های اخیرش از موضع دقیق شکل‌گرایی به جایگاهی که ناظر یا خواننده نقش مهمی ایفا می‌کند تغییر جهت می‌دهد و مدعی می‌شود که ناظر اثر ادبی را باید نه بعنوان فردی منزوی بل با معیارهای اجتماعی و بمثابه محصول اجتماع و ایدئولوژیهای آن نگریست.

رومن یاکوسون از چهره‌های اصلی شکل‌گرایی روسی و نیز ساخت‌گرایی پراک بود که بعدها نظریه‌ای ادبی را بر مبنای زیانشناسی تدوین کرد. او بر این باور بود که تفاوت ادبی و غیر ادبی اساساً مسئله زیانشناختی است و بنابراین آن را با معیارهای زیانشناسی می‌توان توصیف کرد. شعر ویژگیهای خاص زیانشناختی ندارد ولی می‌توان ازین جهت که تأکید غالب بر پیام صرف است (و نه بر عواملی چون اشارات پیام یا تأثیر پیام بر مخاطب) آن را از غیر شعر باز شناخت. نظریه شعری یاکوسون بر اصل زیانشناختی سوسور مبتنی است که می‌گوید بر نظام زبان دو محور حاکم است الف - محور همنشینی (۱۱) یعنی محور زنجیره‌ای و ترکیبی بین عناصر زبان، و ب - محور جاننشینی (۱۲) یعنی محور عمودی زبان که بین عناصر هم‌سنخ تمایز قایل می‌شود به طوری که «گرته» در هر جمله‌ای از «سگ» یا «ماهی» یا کلمات دیگری ازین نوع متمایز است. تعریف معروف و موجز یاکوسون از کارکرد شعری (۱۳) بر این تفاوت بین محور

همنشینی و جاننشینی مبتنی است. او می‌گوید «کارکرد شعری بازتاب اصل هم‌ارزشی»^(۱۴) از محور انتخاب به محور ترکیب است. «در شعر، بر خلاف سایر اشکال کاربرد زبان، محورهای همنشینی بگونه‌ای تفسیر می‌شوند که گویی محورهای صرفی یا جاننشینی‌اند. یعنی محورهای افقی زبان چنان در نظر گرفته می‌شود که گویی عمودی‌اند. بنابراین روابط بین واژگان شعر می‌باید به شیوه غیر خطی یا افتراقی در نظر گرفته شود گویی این روابط در سطحی زمانمند با یکدیگر وجود داشته است.

راجر فولر^(۱۵) از نظریه یاکوبسون بدلیل جانبداری از شکل‌گرایی و فقدان بعد اجتماعی انتقاد می‌کند. او در «ادبیات بمتابه مقال»^(۱۶) از کار «ام.ا.کی هلیدی» و نظریه عمل‌گفتاری برای تدوین شیوه‌زبان‌شناختی که جایگزین روش یاکوبسون باشد سود می‌جوید.

ساخت‌گرایی مدرن که اساساً پس از جنگ جهانی دوم تکوین یافته است با ساخت‌گرایی نظریه پردازان مکتب پراک متفاوت است گو اینکه جنبه مشترکی هم دارند - از جمله هر دو وامدار فردیناندو سوسور می‌باشند - ولی تفاوت آنان بگونه‌ای است که باید جداگانه مورد بحث قرار گیرند. ساخت‌گرایی مدرن در مراحل آغازین خود در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ عمدتاً پدیداری فرانسوی است که چهره‌های برجسته آن کلود لوی - استروس مردم‌شناس، و رولان بارت^(۱۷) منتقد فرهنگ و ادبیات می‌باشند. در عین حال افراد بسیار دیگری به تبعیت از آنان آثاری پدید آورده‌اند که ساخت‌گرا نام یافته است. از جمله گروهی از نظریه پردازان مارکسیست همچون لوئی التوسر و لوسین گلدمان^(۱۸) (که در اصل رومانیایی است و به «ساخت‌گرای تکوینی»^(۱۹) شهرت دارد)، و نیز روایت‌گرایانی چون جرار ژنت و میشل فوکو^(۲۰). ژاک لکان^(۲۱) که معتقد است ناخودآگاه ساختاری همانند زبان دارد و بر این باور هم اصرار می‌ورزد در مقام ساخت‌گرای کلاسیک قرار دارد.

دغدغه همه این نظریه پردازان مطالعه ساختار یا نظام‌هایی است که به طور همزمان^(۲۲) قابل بررسی می‌باشند (در حالی که در گذشته لغت‌شناسان ظهور و تحول زبانها را صرفاً در فرایند علیت تاریخی پی می‌گرفتند). همه اینان به نظریه‌های سوسور دینی دارند که اغلب شامل اعتقاد به معانی ضمنی صورتهای صرفی زبان‌شناختی^(۲۳) است. در تعریفی مسامحه‌آمیز ساخت‌گرایی (حداقل به شکل «خالص» اولیه) به آنچه معنی را ممکن می‌سازد توجه دارد تا به خود معنی و می‌توان گفت که به فرم علاقه‌مند

است تا به محتوی.

بنابراین تعجبی ندارد که منشأ بسیاری از عقاید ساخت‌گرایان را می‌توان در شکل‌گرایی روسی یافت - چه بطور مستقیم و چه با واسطه مکتب پزاک. یکی از نمونه‌های اولیه دلمشغولی منتقد ساخت‌گرا با ادبیات را (یا حداقل با روایت، بسته به اینکه ادبیات را چگونه تعریف کنیم) در ساخت‌شناسی واژگانی قصه عامیانه اثر ولادیمیر پراپ^(۲۴) می‌بینیم که نخستین بار در ۱۹۲۸ به زبان روسی منتشر شد. پراپ به ویژگیهای همگانی (کارکردهای) متون توجه داشت و به نظامی علاقه‌مند بود که دارای قابلیت زایش معانی باشد. در حالی که معانی زایشی از محدوده اثر مستقل در گذرد. او در عین حال تمایلی به تفسیر آثار بخصوص یا ویژگیهای فردی آنها نداشت («ضوابط خواندن»^(۲۵) پیشنهادی رولان بارت را می‌توان ناشی از کارکردهای پراپ دانست) از این دیدگاه گویی اثر را مؤلف (جمعی یا مستقل) ننوشته است. بل عمل نگارش ناشی از «دستور» یا نظامی گشتاری است که بر خلق اثر تقدم دارد. برای فهم یک ویژگی اساسی و بارز ساخت‌گرایی بهتر است به مقایسه‌ای که لوی-استروس با نظام هدیه دادن در یک فرهنگ بعمل می‌آورد یا مقایسه رولان بارت با نظام «استیک و چیپس» (در کتاب اساطیر^(۲۶)) توجه کنیم. آنچه در همه این بررسی‌ها مشترک است توجه به نظامی از پیش پرداخته است که ایجاد گفتار خاص را ممکن می‌سازد. در واقع کاربرد صورتهای صرفی زبانی بدین معناست که برای ساخت‌گرا غذائی خاص، یا دادن هدیه را می‌توان بمتابه نوعی بیان به شمار آورد یعنی نمونه‌ای از گفتار که زبانی^(۲۷) در پس آن نهفته است. هنگامی که به مهمان غذای استیک و چیپس می‌دهیم، معنای آن برای مهمان صرفاً (یا حتی عمدتاً) با ظاهر و طعم غذا تعیین نمی‌شود بلکه موقوف به نقشی دستوری است که در زبان غذاها «استیک و چیپس» عهده‌دار بیان آن است. ساخت‌گرایی به چگونگی و چرایی تحول زبان به صورت نظام موجود چندان علاقه‌ی ندارد.

البته بدین ترتیب اهمیت «خود غذا» و مهارت شخص آشپز نادیده گرفته می‌شود. و بنابراین جای تعجب نیست که ساخت‌گرایان در هنگام کاربرد این نظریه در آثار ادبی به این که آیا «خود اثر» یا «مؤلف» چگونه خواندن اثر را تعیین کند چندان اهمیتی نمی‌دهند. بقول ژنت:

طرح (ساخت‌گرایی) آن گونه که در کتاب انتقاد و حقیقت اثر بارت^(۲۸) و مقاله «نظریه شعر» تودورف (در کتاب ساخت‌گرایی چیست؟^(۲۹)) توصیف

شده است، قرار بود نظریه‌ای شعری را پرورش دهد که رابطه‌اش با ادبیات مثل رابطه زیانشناسی با زبان باشد و بنابراین در صدد توضیح معنای آثار مستقل نباشد بل بکوشد نظام مجاز و قراردادهایی را که به آثار ادبی اجازه می‌دهند دارای فرم و معنا باشند آشکار کند.

بسیاری از ساخت‌گرایان بر اساس زیانشناسی سوسور اظهار می‌دارند که ساختارهایی همچون زبان، نظام بسته و بخود پیچیده‌ای دارند که نه تنها فشارهای ساختارهای برونی («جهان واقعی») بر آنها مؤثر نمی‌افتد (یا موجب ایجاد آنها نمی‌شود)، بلکه به واقعیت ساختاری برونی که عامل تغییر آنها نیست ارجاع داده نمی‌شوند نظریه و نقد ادبی ساخت‌گرا اغلب موضعی آرمان‌گرا و نفس‌گرایانه^(۳۰) دارد، اگرچه، بعنوان مثال، در آثار رولان بارت تحلیل ساخت‌گرایی می‌تواند در جهت واقعیت‌های سیاسی، اجتماعی و ایدئولوژیک باشد.

به رغم این واقعیت که ساخت‌گرایی نهضتی جنجال برانگیز بوده، در رشته‌ها و موضوعات گوناگون تأثیر بسزا داشته است. در نقد ادبی بدون شک در زمینه روایت‌گرایی^(۳۱) توفیقی بی‌قید و شرط داشته است. ژنت - یکی از پیش‌کسوتان حرفه‌ای این زمینه - مدعی است که ساخت‌گرایی فراتر از یک روش محض است و باید بدیده‌گرایش فکری یا ایدئولوژیک عام بدان نگرست. ژنت دلمشغولی ساخت‌گرایی با فرم - به بهای نادیده گرفتن محتوی - را نگرشی تصحیحی^(۳۲) می‌داند. این گفته مشهور او که: «در گذشته به اندازه کافی ادبیات را پیامی بدون رمز در نظر گرفته‌اند به طوری که اکنون ضرورت دارد رمزی بدون پیام بشمار آید.» گویای طرز تلقی اوست. ژنت با توصیف ساخت‌گرایی بمتابه عکس‌العملی در برابر «پوزیتیویسم، تاریخی‌نگری تاریخ و توهم زندگی‌نامه‌ای، لزوم چنین دگرگونی تصحیحی را توضیح می‌دهد. ساخت‌گرایی در نظر او عبارتست از:

حرکتی که نوشته‌های انتقادی کسانی چون پروست، لیوت، والرئ و نیز شکل‌گرایی روسی، «نقد درونمایه‌ای» فرانسوی، یا «نقد جدید» انگلیسی - آمریکایی به طرق گوناگون نمایانگر آن می‌باشند. تحلیل ساخت‌گرا را می‌توان صرفاً هم‌طراز آنچه آمریکائیان «خواندن دقیق» می‌نامند - و در اروپا به تبعیت از اسپیزر، «مطالعه ماندگار»^(۳۳) آثار ادبی نامیده می‌شود - در نظر گرفت.

تعریف فوق و نیز ادعای ژنت که «هر تحلیلی که بدون در نظر گرفتن منابع و انگیزه‌ها به اثر ادبی محدود شود به طور ضمنی ساخت‌گرایانه است»، چشم‌انداز، ساخت‌گرایی را به طور قابل ملاحظه‌ای گسترش می‌بخشد.

در سال ۱۹۶۶ دانشگاه جان هاپکینز در بالتیمور کنفرانسی بمنظور معرفی ساخت‌گرایی به جامعه استادان دانشگاه در آمریکا تشکیل داد. ولی ژاک دریدا^(۳۴) با عنوان کردن نحوه خواندنی که آن را «دیکانستراکشن» می‌نامد زوال ساخت‌گرایی را اعلام کرد. دیکانستراکشن یا «ساختار زدایی» اصطلاح جامعی است برای نظریات انتقادی افراطی در نهضت گسترده روشنفکری بنام «پسا ساخت‌گرایی»^(۳۵) که به تجدید نظر و یا تعمیم باورهای ساخت‌گرایی می‌پردازد.

دریدا بر این باور است که همه برداشت‌های مربوط به معنی مطلق یا «مدلول متعالی»^(۳۶) در زبان نادرست می‌باشند. بحث وی این است که حتی در گفتار، این که گوینده ممکن است حتی برای لحظه‌ای بر معانی کلماتش اشراف داشته باشد تصویری اثبات نشده و نادرست است با این وصف همین تصور حتی در گفتار و نگارش هم - که ذهن آگاه برای اعتبار بخشیدن به معنی حضور ندارد - بر اندیشه غربی تسلط یافته است و هدف فیلسوف و منتقد می‌باید «خنثی کردن تأویل و استنباط» فلسفه و ادبیات گذشته باشد تا غلط بودن این تصور و تناقض اساسی در بطن زبان را آشکار سازد. همان‌گونه که در تحلیل ساخت‌گرایانه معمول است دریدا هر جمله مستقل را - بلحاظ معنایی - وابسته به رابطه آن با نظام کلی زبان می‌داند. جمله، صرفاً می‌تواند از راه تمایز^(۳۷) از سایر معانی ممکن که تعدادشان نامحدود است کسب معنی کند. در تماس با تمام تعبیرات ممکن نامحدود چیزی جز تأثیر گمراه‌کننده معنایی حاصل نمی‌شود و چون معنی در signifier (دال، نشانه شاخص، نمود ملموس) نیست لذا تعبیر معنایی، حرکتی بی‌سرانجام است که هرگز نمی‌تواند به مدلول (signified، معنی مشخصه قابل درک) مطلقی برسد و شاید به همین دلیل است که از دهه هشتاد منتقدان واژه "playful" را در توصیف این وضعیت به کار می‌برند.

همان‌گونه که اشاره کردیم سخنرانی دریدا تحت عنوان «ساختار، نشانه و بازی گفتار در علوم انسانی» در سال ۱۹۶۶ در کنفرانس دانشگاه جان هاپکینز سرآغاز حرکت انتقادی تازه‌ای در ایالات متحده بود که شالوده فرضیات فلسفه مابعدالطبیعه غربی را - که از زمان افلاطون استوار مانده بود - در هم ریخت. دریدا استدلال می‌کند که پیش

فرض «ساختار» حتى در نظريه «ساخت گرا» همواره نوعى محور معنابى است يعنى مركزى كه بر ساختار حكمروانى دارد ولى خود، مورد تحليل ساختارى قرار نمى گيرد و پى بردن به ساختار اين مركز هم بمتابه يافتن مركزى ديگر مى باشد. آدمى چنين مركزى را دوست مى دارد چون تضمين كننده حضور و وجود «من» است. ما بر اين باوريم كه حيات ذهنى و جسمى ما در مركزى بناى «من» متمرکز است و هر آن چه در فضا جريان دارد در چارچوب همين شخصيت فرضى وحدت مى يابد. نظريات فرويد از طريق جدابى خود، به آگاه و ناخودآگاه اندكى اين يقين متافيزيكي را خدشه دار ساخت ولى بهر حال كلمات، اصطلاحات و مفاهيم بيشمارى در تفكر غربى رايج اند كه همانند اصول محورى عمل مى كنند از جمله: آغاز، فرجام، وجود، ماهيت، حقيقت، انسان، شكل، هدف، خودآگاهى و غيره، دريدا راجع به امكان تفكر در فراسوى اين مفاهيم بحث نمى كند زيرا هر تلاشى براى خنثى كردن مفهومى خاص بمنزله گير افتادن در تعابيري است كه به همان مفهوم وابسته اند. به عنوان مثال اگر بگوئيم مفهوم محورى خودآگاهى را از راه بيان نيروى مخالف آن يعنى «ناخودآگاه» بشكنيم با خطر خودنمايى مركزى جديدى روبرو خواهيم بود زيرا چاره اى جز ورود به همان نظام نظرى آگاه / ناخودآگاه - كه در صدد راندن آن بوديم - نخواهد بود. تنها چاره كار اين است كه نگذاريم هيچ کدام از دو قطب نظام ادراكى (همچون جسم / روح، خير / شر، شوخى / جدى) مركزيت يابد و عهده دار حال گردد. دريدا تاريخ فلسفه را بمتابه شجره نامه اين مراكز تشييت يا مدلول هاى متعالى و مطلق مى داند و اين تاريخ را «متافيزيك وجود» يا «كلام محور گرا»^(۳۸) مى نامد.

گرايش فلسفى دريدا تا حدودى طرز عمل وى را در برخورد با نظريه اصلى ساخت گرايى در مورد علائم و نشانه ها بيان مى كند. در نظريه زبانشناختى سوسور^(۳۹) - يا ساخت گرايانه - زبان عبارتست از نظام هماهنگ نشانه ها. اين نشانه ها حاصل وحدت signifier (دال، نمود ملموس) و signified (مدلول، معنى مشخصه قابل درك) مى باشند. نشانه ها قراردادى اند و دلخواهى زيرا كه بلمحاظ رابطه - و نه ماهيت - توصيف مى شوند. به عنوان مثال، شكل گيرى نشانه dog (سگ) به علت ارتباط مستقيم با خانواده سگ در جانورشناسى نيست بلكه به دليل عدم تعلق به نشانه هاى log (كنده)، hog (گراز) يا bog (گندآب) مى باشد. دريدا تمايز ميان نشانه ها را در نظر گرفته و رابطه تمايزى را به درون هر يك مى كشد تا قابل دال (signifier) و مدلول (signified) كه به نشانه

وحدت می‌بخشد استوار نخواهد ماند مگر این که ما باز هم مشتاق دستیابی به تفاسیر مذهبی یا فلسفی مدلولی متعالی باشیم تا نمایش دلالت معنایی^(۴۰) را متوقف کند. در پرتو نظریه انتقادی دریدا پی می‌بریم که هر مدلولی در مقام دال نیز واقع است و بنابراین قادر نیست نشانه را در هر واقعیت فرا زبانی ثابت نگه دارد. به هر حال در نهایت آیا به مدلولی «پیش - زبانی» و ناب دست می‌یابیم؟ توضیح این که هر نشانه یا متن چه معنی دارد ممکن نیست مگر آن که متن دیگری - یا رشته‌ای از مدلول‌های هم طراز - را تولید کنیم. نشانه‌ها نه فقط با یکدیگر متفاوت‌اند بلکه از خود نیز متمایزاند. ماهیت این تمایز را در اثری که از زنجیره بی پایان و متلون تکرار دلالت معنایی بر جای می‌ماند می‌توان یافت مفهوم اثر، بیانگر وجود نشانه و نیز عدم توافق با هر گونه معنای غائی است در این مبحث برای بیان این که در درون هر واژه ممکن است مفهوم ضد آن جای گیرد دریدا واژه *différance* را به کار می‌گیرد. در زبان فرانسه "a" در کلمه "*différance*" مسموع نیست و بنابراین صرفاً "*différence*" به گوش می‌رسد. دوگانگی معنای این واژه هم صرفاً در نوشتار محسوس است. معنای آن بین فعل "*to differ*" (تفاوت و تقابل داشتن) و "*to defer*" (تأمل کردن، بتعویق انداختن) در نوسان است و مراد این است که چون همواره گوشه‌ای و تکمله‌ای جذب مفهوم واژه می‌گردد لذا توافق بر سر معنای غائی همواره نیاز به تأمل دارد و به تأخیر می‌افتد.

دریدا در کتاب دوباره دستور شناسی با تقابل سنتی بین گفتار و نوشتار نیز به شیوه تقابل دال / مدلول برخورد می‌کند. از دیرباز این تقابل برای برتری بخشیدن به گفتار نسبت به نوشتار به کار رفته است در کتاب یاد شده دریدا اصطلاح *Logocentrism* (گرایش کلام محوری) را به کار می‌برد. *Logos* که در یونانی به معنی «کلمه» است در کتاب مقدس ارجح می‌یابد. در آن جا می‌خوانیم که «در ابتدا کلمه بود» کلمه که منشأ همه چیز است وجود کامل جهان را رقم می‌زند. همه چیز ناشی از همین علت اولی است گرچه انجیل مکتوب است ولی کلام خدا در اصل شفاهی است گویا کلمه شفاهی که موجودی زنده ادا می‌کند به خاستگاه فکری نزدیک تر باشد تا کلمه مکتوب. دریدا می‌گوید که برتری گفتار بر نوشتار که آن را «گرایش سخن محوری» (*Phonocentrism*) می‌نامد جنبه کلاسیک «گرایش کلام محوری» است. با توجه به آن چه در بالا گفتیم طرفداران اندیشه سخن محورانه، *différance* (تقابل و تأمل) را نادیده می‌انگارند و بر وجود «خودی» وحدت بخش در سخن شفاهی اصرار می‌ورزند.

«گرایش سخن محوری» نوشتار را بدیده «گفتار آلوده» می‌نگرد. به نظر می‌رسد که گفتار به اندیشه آغازین نزدیک تر باشد وقتی به گفتاری گوش فرا می‌دهیم آن را به «وجودی» نسبت می‌دهیم که نوشتار گوئی فاقد آن است. تصور می‌شود که سخنان بازیگران، خطبا، و سیاستمداران برجسته روح و روان گوینده را مجسم می‌سازد. نگارش تا حدودی ناخالص است و نظام نوشتاری با علائم فیزیکی پایدارتر تجلی می‌کند. در نگارش از راه چاپ و تجدید چاپ امکان تکرار وجود دارد و این تکرار، تفسیر و تعبیر مجدد را می‌طلبد. گفتار را اگر بخواهند مورد تفسیر قرار دهند معمولاً به نوشتار بدل می‌کنند. نوشتار نیازمند حضور نویسنده نیست ولی حضور بی واسطه وی همواره در گفتار مستتر است. اصواتی که گوینده ادا می‌کند اگر ضبط نکنند در فضا محو می‌شود و اثری بر جای نمی‌گذارد و لذا بنظر می‌رسد که برخلاف نوشتار موجب فساد اندیشه آغازین نمی‌گردد. فلاسفه همواره از کلام نوشتاری ابراز انزجار کرده‌اند زیرا بیم داشته‌اند که کلام مکتوب قدرت و صحت حقیقت فلسفی را از بین ببرد، حقیقتی که مبتنی بر فکر ناب (منطق، اندیشه، قیاس) است و در صورت نوشتن با خطر آلودگی مواجه می‌شود. فرانسیس بیکن بر این باور بود که یکی از موانع عمده پیشرفت علمی عشق به فصاحت و سخن پردازی است «آدمیان بیشتر در پی کلمات رفتند تا موضوع، بیشتر به دنبال ... استعاره و مجاز بودند تا اهمیت قضیه ... تا درستی بحث». به هر حال همان گونه که از کلمه «فصاحت» بر می‌آید ویژگی‌های زبان مورد اعتراض بیکن را در اصل خطبا پرورانده‌اند. لذا جنبه‌هایی از نوشتار فاخر که احتمالاً موجب آرایش اندیشه است در اصل برای گفتار پرورش یافته است. گفتار آکنده از حضور است در حالی که نوشتار، ثانوی و جایگزین است و گفتار را تهدید به آلودگی می‌کند. فلسفه غربی از مراتب نوشتار / گفتار برای حفظ چارچوب وحدت بخش وجودی حمایت کرده است. ولی آن گونه که از نقل قول بیکن بر می‌آید به آسانی می‌توان این سلسله مراتب را وارونه کرد آن گاه خواهیم دید که گفتار و نوشتار جنبه‌های مشترکی دارند هر دو متضمن فرایندی می‌باشند که فاقد حضوری وحدت بخش است در تکمیل واژگون سازی ترتیب آن‌ها در می‌یابیم که گفتار، گونه‌ای از نوشتار است و این وارونه سازی گام نخست ساختار زدایی می‌باشد.

دریدا از واژه Supplement (تکمله) برای نمودن رابطه ناپایدار گفتار / نوشتار سود می‌جوید. سوسور نوشتار را صرفاً مکمل گفتار می‌دانست که چیزی غیر ضروری بدان

می‌افزاید. در زبان فرانسه Suppléer به معنای جایگزین شدن هم هست و دریدا نشان می‌دهد که نوشتار نه فقط مکمل بلکه جایگزین گفتار است. بعقیده وی در همه فعالیت‌های انسانی حالت «الحاق - جایگزینی» وجود دارد. وقتی می‌گوئیم «طبیعت» مقدم بر «تمدن» است اگر با دقت بنگریم در می‌یابیم که طبیعت همواره آلوده به تمدن است، طبیعت فطری و خاستگاهی، صرفاً اسطوره‌ای است که آدمی دوست دارد در ذهن خود پیوردد.

دریدا برای نوشتار سه ویژگی قائل است. الف - نشانه نوشتاری علامتی است که در نبود گوینده و مخاطب خاص هم تکرار می‌شود. ب - نشانه نوشتاری می‌تواند زمینه واقعی خود را در هم شکند. این نشانه را در زمینه‌ای متفاوت و بدون توجه به قصد نویسنده هم می‌توان خواند مثلاً رشته‌ای از نشانه‌ها را می‌توان به بافت متن متفاوتی - آن چنان که در نقل قول‌ها می‌بینیم - پیوند زد.

نشانه نوشتاری به دو دلیل مشمول فاصله‌گذاری است یکی آن که در زنجیره‌ای خاص از نشانه‌های دیگر جداست دیگر آن که صرفاً به آن چه ندارد ارجاع می‌دهد. بنظر می‌رسد که با این خصوصیات نوشتار از گفتار متمایز می‌گردد. نوشتار مسئولیت‌پذیری کافی ندارد زیرا در حالی که نشانه‌ها خارج از متن قابل تکرارند چگونه می‌توانند محل وثوق باشند. دریدا متذکر می‌شود که در تأویل علائم شفاهی - با هر تکیه، لحن و تحریفی در گفتار - می‌باید به وجود اشکال یکسان و ثابتی پی بریم که وی آنها را Signifiers (دال، نمود ملموس) می‌نامد به این ترتیب می‌باید ماده‌آوائی اتفاقی یا عارضی آنها را نادیده انگاریم تا فرم ناب گفتار حاصل آید که همان نمود ملموس قابل تکرار است که آن را ویژگی نوشتار می‌پنداشتیم. پس باز هم نتیجه می‌گیریم که گفتار گونه‌ای از نوشتار است.

ساختار زدایی از لحظه‌ای آغاز می‌شود که ما به تخطی متن از قواعدی که ظاهراً حاکم بر همان متن است پی بریم در این هنگام ساختار متن و تأویل ما خنثی می‌گردد.

1. Bakhtin, Mikhail: *Problems in Dostoevsky's Poetics*, trans.

R.w. Rotsel (Ann Arbor, Mich., 1973)

2. Bressler, Charles E., *Literary Criticism: An Introduction to Theory and Practice*, 1994. prentice Hall, New Jersey.

3. Jefferson, Ann and D.Robey, *Modern Literary Theory*, 1986.

4. Norris, Christopher, *Deconstruction: Theory and Practice*, 1982.
5. Selden, Raman, *Contemporary Literary Theory*, 1985.
6. Sturrock, J. *From Lévi-Strauss to Derrida*, 1979.

چکیده

شکل‌گرایی روسی در اوایل قرن حاضر بجای ادبیات، به «ادبیّت» یعنی آنچه نوشته را به اثری ادبی بدل می‌کند پرداخت و مفهوم «آشنایی زدایی» را مطرح کرد. ساخت‌گرایی پراک تداوم شکل‌گرایی روسی بود و ساخت‌گرایی مدرن نیز همانند ساخت‌گرایی پراک وامدار نظریه سوسور است و عقیده دارد که بر نظام زبان دو محور «همنشینی» و «جان‌نشینی» حاکم است. همه این نظریه پردازان ساختار یا نظام زبان را بطور همزمان بررسی می‌کنند آنان به آنچه معنی را ممکن می‌سازد توجه دارند تا به خود معنی. ساخت‌گرایان عمل نگارش را ناشی از «دستور» یا نظامی گشتاری می‌دانند که برخلق اثر مقدم است. زبان از دیدگاه ساخت‌گرایی نظام بسته و بخود پیچیده دارد که فشارهای ساختارهای برون‌ی («جهان واقعی») بر آن مؤثر نمی‌افتد.

نهضت «پساساخت‌گرایی» که مهمترین جلوه آن «ساختارزدایی» است به تجدیدنظر یا تعمیم باورهای ساخت‌گرایی می‌پردازد. بعقیده دریدا جمله صرفاً می‌تواند از راه تمایز از سایر معانی ممکن که تعدادشان نامحدود است کسب معنی کند و چون معنی در نشانه معنایی (دال) نیست لذا تعبیر معنایی، حرکتی بی‌سرانجام است که هرگز نمی‌تواند به مدلول مطلقى برسد.

این بررسی نتیجه می‌گیرد که تحولات نقد ادبی از شکل‌گرایی روسی تا پاساخت‌گرایی بجای معنی درصدد آشکار کردن نظام و قراردادهایی بوده است که عامل زایش فرم و معنایند. تمهیدات نهضت‌های انتقادی مورد بحث یعنی «آشنایی زدایی» و «ساختارزدایی»، همگی بر «آشکارکردن صنعت»، بر فرم به‌بهای نادیده گرفتن یا کم‌اهمیت جلوه‌دادن محتوی تاکید دارند.

ABSTRACT

Russian Formalism, early in twentieth century, insisted that the subject of

literary study is not literature but "literariness," i.e. that which makes a given work a literary work. It put forward the concept of "defamiliarisation." Prague Structuralism was in continuity with Russian Formalism. Modern Structuralism, like prague school, is founded on Saussurian linguistic principle that language as a system is governed by two relationships: the syntagmatic, and the paradigmatic. Common to all of these is a concern for structures or systems which can be studied synchronically. they concentrate upon a system capable of generating meanings, rather than maning itself. It is as if the work is written by the "grammar" or system of transformations that preexists its creation. Language, according to structuralists, is a self-enclosed system which is not affected (or caused) by extrastructural pressures (the "real world"). The movement of Post-structuralism whose chief manifestation is Deconstruction is either reviewing or developing structuralist concepts. According to Derrida, meaning can never be fully present since it is always deferred. Since meaning does not reside in signifier, the play of signification is a never ending process which can never reach a definite signified.

This article argues that literary criticism, in its development from Russian Formalism to Post-structuralism, attempted to reveal not meaning, but systems and conventions that generate from and meaning. The devices and strategies of these movements, such as "defamiliarisation", and "deconstruction", have all concentrated on form at the expence of overlooking or even downgrading the meaning.

پس نوشتها:

- 1- The Russian Formalists
- 2- Roman Jakobson
- 3- "Literariness"
- 4- "defamiliarisation"
- 5- Shklovsky, "Art as Device", 1917.
- 6- Tynyanov
- 7- "The Dominant"
- 8- P.N. Medvedev and Mikhail Bakhtin, **The Formal Method in Literary Scholarship, 1928.**
- 9- "dialogic"
- 10- Jan Mukarovsky
- 11- syntagmatic

- 12- Paradigmatic
- 13- Poetic function
- 14- equivalence
- 15- Roger Fowler
- 16- "Literature as Discourse"
- 17- Claude Lévi-Strauss / Roland Barthes
- 18- Louis Althusser / Lucien Goldmann
- 19- "genetic Structuralist"
- 20- Narratologists: Gérard Genette / Michel Foucault
- 21 - Jacques Lacan
- 22- Synchronically
- 23- Linguistic Paradigm
- 24- Vladimmir Propp's: *Morphology of the Folktale*, 1928.
- 25- Codes of reading
- 26- Roland Barthes' *Mythologies*.
- 27- Parole / Langue
- 28- Barthes's *Critique et Verité*
- 29- Todorov's "Poétique" (in *Qu'est-ce que le Structuralism?*)
- 30- Solipsistic
- 31- Narratology
- 32- corrective
- 33- Spitzer / "immanent study."
- 34- Jacques Derrida
- 35- Post-Structuralism
- 36- transcendental signified
- 37- "différence" which Derrida spells "Différance"
- 38- "logocentrism"
- 39- Saussurean linguistic theory
- 40- signification.